

بررسی فراز و فرود جایگاه پزشکان خاندان بختیشوع

در دستگاه خلافت عباسی (132 تا 447 ق)

مریم دارابی*، سیدمحمد رحیم ربانی زاده^۲

تاریخ دریافت: 99/2/27

تاریخ پذیرش: 99/5/18

تاریخ انتشار: 99/9/15

مقاله‌ی پژوهشی

چکیده

پزشکان خاندان بختیشوع، ابتدا، با هدف طبابت وارد دربار عباسی شدند؛ اما اندکی بعد، در سایه‌ی دانش پزشکی و تبحر خود، قدرت و ثروتی زیاد به دست آوردند و درگیر مناسبات قدرت در دربار شدند. آنان توانستند جایگاه و موقعیتی والا در دربار عباسی کسب کنند؛ اما پیوسته جایگاهی متزلزل داشتند و گاه، در اوج قدرت و گاه، در حضيض ذلت بودند؛ بنابراین، پژوهش حاضر به روش تاریخی و با رویکردی توصیفی تحلیلی، در پی پاسخ به این پرسش است که چه عواملی بر مناسبات پزشکان خاندان بختیشوع با دستگاه خلافت عباسی مؤثر بوده است. مدعای پژوهش این است که نیاز خلفا به درمان، زمینه‌ی ورود پزشکان خاندان بختیشوع را به دستگاه خلافت فراهم کرد و به حضور آنان در دربار قوت بخشید. عواملی مانند موفقیت این پزشکان در طبابت، قدرت خلفا در حمایت از آنان و تهدید درباریان دیگر، جایگاه این پزشکان را دچار نوسان می‌کرد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که پزشکان، با بهره‌مندی از دانش پزشکی، چنان در خلفا اثر داشتند که به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی عرصه‌ی سیاست مطرح می‌شدند؛ به‌گونه‌ای که در عزل و نصب خلفا، مسمومیت و قتل آنان نقشی بسزا داشتند و می‌توانستند با فرو گذاشتن مداوای آنان، زمینه را برای به قدرت رسیدن فرد مطبوع خود فراهم کنند؛ همچنین، با تنزل جایگاه، زندانی و گاه، تبعید می‌شدند و یا حتی به قتل می‌رسیدند.

واژگان کلیدی: پزشکان خاندان بختیشوع، خلافت عباسی، دانش پزشکی، نفوذ پزشکان

1. دانشجوی دکتری تاریخ علم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

2. استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

* نویسنده‌ی طرف مکاتبه: تهران، میدان ولی‌عصر، کوچه غزایی عتیق، پلاک ۱۴، کد پستی ۱۴۱۵۸۴۳۷۴۱، تلفن: ۰۹۳۷۹۵۶۲۰۲۲.

Email: darabi1984@yahoo.com

مقدمه

در دوره‌ی عباسیان (۱۳۲ تا ۶۵۷ق)، علاقه‌ی برخی خلفا به علم و دانش و حمایت از دانشمندان، باعث شکوفایی علم در همه‌ی زمینه‌ها شد؛ علم پزشکی از نخستین علوم بود که در کانون توجه قرار گرفت. نیاز خلفا به پزشکان برای مداوا و همچنین، شروع نهضت ترجمه، زمینه را برای ترجمه‌ی آثار پزشکی از زبان یونانی، سریانی، پهلوی و سانسکریت به عربی فراهم آورد و راه را برای ورود دانش پزشکی ملل دیگر به تمدن اسلامی هموار کرد. توجه خلفای نخستین عباسی به علوم گوناگون، به‌ویژه علم پزشکی و انتقال پزشکان جندی‌شاپور به بغداد، تمدن اسلامی را وارد عرصه‌ای نوین کرد. حضور استادان این دانشگاه و ورود پزشکان ایرانی به دستگاه خلافت، زمینه‌ی پذیرش پزشکان غیرمسلمان را نیز در دربار فراهم کرد. نفوذ پزشکان در دربار، با بهره‌وری از دانش پزشکی، همچنین، دخالت در امور سیاسی، از جمله مواردی است که در دوره‌ی عباسیان به‌کرات مشاهده شده است؛ به‌طوری‌که روابط میان پزشکان و خلفا و تأثیرپذیری و اثرگذاری آنان بر مناسبات سیاسی خلفا، از جمله مؤلفه‌های مهم در تحولات سیاسی دستگاه خلافت، طی این دوران است. درهم‌تنیدگی و فراز و فرود روابط پزشکان بختیشوع با خلفای عباسی و تأثیر متقابلی که در روابط پزشک و بیمار وجود داشت، از مباحث چالش‌برانگیز تاریخ دوران عباسی است که از آن غفلت شده است. پژوهش حاضر، به روش تاریخی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی بر آن است ضمن بررسی نحوه‌ی ورود پزشکان به دربار خلفای عباسی، به تحلیل و تبیین عوامل مؤثر بر مناسبات پزشکان خاندان بختیشوع و خلفای عباسی و فراز و فرود جایگاه پزشکان این خاندان بپردازد. مدعای پژوهش این است که نیاز به درمان خلفا، زمینه‌ی ورود پزشکان خاندان بختیشوع را به دستگاه خلافت فراهم می‌کرد و بسته به موفقیت این پزشکان در درمان خلفا، قدرت یا ضعف خلفا و تهدید

درباریان دیگر، جایگاه این پزشکان را دچار نوسان می‌کرد.

پژوهش‌هایی مختلف پیرامون پزشکان دوره‌ی عباسی و خاندان بختیشوع صورت گرفته است. در دو مقاله، باعنوان «آل بختیشوع» از اکرم بهرامی (۱۳۵۱) و آذرتاش آذرنوش (۱۳۷۲)، تنها، به معرفی این خاندان پرداخته شده است (۱ و ۲)؛ اما در مقاله‌ای دیگر، باعنوان «نقش خلفای عباسی در انتقال پزشکان خاندان بختیشوع به بغداد» (۱۳۹۷)، از قره‌داغی و همکاران (۳)، دلایل متعدد انتقال دانش، بررسی و به‌اشتباه، بیان شده است که پزشکان به مقام وزارت خلفای عباسی رسیده‌اند؛ همچنین، عباس احمدوند (۱۳۹۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «کارکرد سیاسی پزشکی در عصر اول عباسی (۱۳۲ تا ۲۳۷ق)»، به‌صورت مختصر و گذرا، به نفوذ پزشکان در دربار خلفا پرداخته و براساس نظریه‌ی سلامت، اهمیت پزشکان درباری را در این زمینه تشریح کرده است (۴)؛ اما این پژوهش درصدد است به‌طور جامع، عوامل فراز و فرود روابط پزشکان خاندان بختیشوع با خلفای عباسی و نقش قدرت خلفا و دانش پزشکان را در ارتباط با هم بررسی کند.

نحوه‌ی ورود پزشکان به مرکز خلافت عباسی

خلفای عباسی، به محض اطلاع از وجود پزشکی ماهر در شهرها و مناطق بسیار دورافتاده، با ترغیب و تهدید پزشکان، از جمله دعوت از آنان برای رفتن به دربار، پرداخت دستمزدهای کلان به پزشکان، امتناع از پرداخت هزینه‌های مالی به مراکز پزشکی و همچنین، حمایت نکردن از پزشکان، آنان را وادار می‌کردند به بغداد مهاجرت کنند (۵). احساس نیاز خلفا به درمان و رخصت ورود پزشکان به بغداد، سرآغاز رابطه‌ی بین پزشکان و دستگاه حاکمیت بود (۶)؛ درواقع، خلفا با پرداخت موجب و مقرری کلان به پزشکان، از سویی، آنان را برای ورود به دربار ترغیب می‌کردند و از سوی دیگر، گشاده‌دستی خلفای عباسی نسبت به اهل علم و هم‌نشینی با آنان، باعث تداوم خلافتشان می‌شد (۷).

جدول شماره ۱- پزشکان خاندان بختیشوع و خلفای معاصر

ردیف	اسامی پزشکان خاندان بختیشوع	خلفای معاصر	تاریخ درگذشت پزشکان
۱	جورجیس بن جبرائیل	منصور	۱۵۲ق/ ۷۶۹م
۲	بختیشوع بن جورجیس (بختیشوع دوم)	مهدی هادی و هارون الرشید	۱۸۵ق/ ۸۰۱م
۳	جبرائیل بن بختیشوع	هارون الرشید، امین و مأمون	۲۱۳ق/ ۸۲۸م
۴	بختیشوع بن جبرائیل (بختیشوع سوم)	وائق، متوکل، مستعین و مهدی	۲۵۶ق/ ۸۷۰م
۵	عبیدالله اول	مقتدر و متقی	-----
۶	یوحنا (یحیی) بن بختیشوع	متوکل و موفق	-----
۷	بختیشوع بن یوحنا (یحیی) (بختیشوع چهارم)	مقتدر و راضی	۳۲۹ق/ ۹۴۰م
۸	جبرائیل بن عبیدالله	مقتدر و سپس، عضدالدوله دیلمی	۳۹۶ق/ ۱۰۰۶م
۹	عبیدالله بن جبرائیل	-----	۴۵۰ق/ ۱۰۵۸م

جندی شاپور و در نتیجه، انتقال آرام مرکزیت علم پزشکی به بغداد را به دنبال داشت.

وظایف پزشکان

پزشکان در روابط خویش با خلفا چندین نقش بر عهده داشتند؛ آنان ضمن اینکه وظیفه‌ی خود را به‌عنوان پزشک در دربار انجام می‌دادند، با توجه به نفوذی که بر خلیفه داشتند و میزان قدرتی که کسب کرده بودند، در سایر امور دربار نیز دخالت می‌کردند. وظایف پزشکان را می‌توان به‌صورت ذیل، دسته‌بندی کرد:

الف. درمان و معالجه

خلفا یک یا چند پزشک مخصوص برای مراقبت از سلامت خود در اختیار داشتند. رابطه‌ی میان پزشکان و خلفا، آمیزه‌ای از هر لحظه دوری و نزدیکی، تبعیت و تسلط، سرکشی و طاعت و صعود و نزول است که در وهله‌ی اول، متناقض‌نماست؛ زیرا در رابطه‌ی بین بیمار و پزشک، مسأله‌ی فرمانروایی و فرمان‌بری مطرح نیست؛ اما درباره‌ی خلیفه‌ای که جانشین خدا بر زمین تلقی می‌شود و پزشکی که در ید قدرت

خسروانوشیروان (حک: ۵۳۱ تا ۵۷۹م)، با برپا کردن نهضتی برای ترجمه‌ی آثار و متون پزشکی و دعوت از پزشکان ممالک همسایه و پناه‌دادن به دانشمندان طردشده‌ی یونانی، مرکز آموزشی درمانی جندی شاپور را به دانشگاهی مشهور و مجهز تبدیل کرد و در زمان وی، این مرکز به اوج شکوفایی و شهرت خود رسید؛ چنان‌که برخی از پژوهشگران، از این دوره به «عصر طلایی» یاد می‌کنند (۸). خاندان بختیشوع، ریاست بخش پزشکی این مرکز را بر عهده داشتند و در همین زمان بود که در کانون توجه خلفای عباسی قرار گرفتند.

از زمان خلیفه منصور (حک: ۱۳۶ تا ۱۵۸ق)، زمینه‌ی حضور پزشکان در مرکز خلافت فراهم شد. علت اصلی آن، بیماری وی بود که منجر به ورود جورجیس بن جبرائیل، رئیس بیمارستان جندی شاپور به بغداد برای درمان خلیفه شد (۹). بدین ترتیب، خاندان بختیشوع به دربار راه یافتند و یکی پس از دیگری، مداوای خلفا و درباریان را بر عهده گرفتند (نک: جدول شماره‌ی یک). این حضور، مهاجرت استادان

1. این حروف، نشانه‌ی اختصاری مدت‌زمان حکومت حکمرانان است.

بودند و گاهی وظیفه داشتند به‌عنوان چاشنی‌گیر، غذاها را چشیده و بی‌ضرر بودن آنها را تأیید کنند. جبرائیل همین وظیفه را بر عهده داشت (۹). نظارت او بر غذای هارون‌الرشید چنان بود که خود دستور می‌داد از چه نوع موادی برای پخت غذای خلیفه استفاده کنند تا سلامتی وی با تغذیه‌ی نامناسب به خطر نیفتد (۱۲). در نظر هارون‌الرشید این امر آن‌چنان اهمیت داشت که شخصی را به تعقیب او فرستاد تا ببیند با غذای خلیفه چه می‌کند. وقتی دریافت جبرائیل به کیفیت غذای او بسیار اهمیت می‌دهد، دستور داد پنج هزار دینار برای او بفرستند و گفت: «کیست که مرا در محبت به جبرائیل ملامت کند. پزشکی که این‌گونه مراقب سلامتی من است، من حق دارم به او محبت کنم و به او پول دهم» (۱۲).

خلفا در خوردن افراط می‌کردند؛ از این‌رو، پزشکی ویژه، مراقب برنامه‌ی غذایی آنان بود و بر غذای آنان نظارت می‌کرد. علاوه‌براین، پزشکان با خوراندن مسهل به خلفا، در صورت لزوم، به آنان کمک می‌کردند. هارون‌الرشید از خلفای فربه و شکم‌باره بود. یک‌بار، از غذاهای متنوع به‌قدری تناول کرد که بیهوش افتاد؛ چنان‌که مرگ او به نظر حاضران حتمی بود (۱۲). جبرائیل او را حجامت کرد و حال وی بهبود یافت. هنگامی که بهبودی کامل حاصل شد و متوجه درآمد کم پزشک مخصوصش نسبت به دیگر خدمتگزاران شد، خطاب به جبرائیل گفت: «ما با تو راه انصاف نرفتیم، تو مرا از کسالت‌ها و بیماری‌ها حفظ می‌کنی، درآمدت در مقایسه با دیگر خدمتکاران کمتر است. پس امر کرد، به او ملکی بدهند که سالی هزارهزار درهم (یک میلیون درهم) درآمد داشته باشد» (۱۲).

جبرائیل بر تغذیه‌ی مأمون نیز، نظارت می‌کرد و هر وقت غذا خوردن خلیفه را صلاح نمی‌دید، او از خوردن امتناع می‌کرد. روزی ابوعیسی، برادر مأمون، با اشاره به جبرائیل بن‌بختیشوع به مأمون گفت: «چنین طبیعی نظیر نداشته

اوست، این قاعده مصداق ندارد؛ زیرا هنگامی که مردی مقتدر، ناگهان، بر بستر بیماری می‌افتد، ماجرا معکوس می‌شود که این سخن در گفتار مولن^۲، به‌خوبی، نمایان است: «پزشک، نه‌تنها، به همه‌ی مردم، در هر مقام و منزلتی که باشند، دستور می‌دهد، بلکه امپراتوران، شاهان و شاهزادگان نیز، به منظور حفظ سلامت و مداوای بیماران خود، از تبعیت از چنین حکمی مستثنا نیستند» (۱۰).

در چنین شرایطی، نیاز به حضور پزشکی حاذق در دربار خلافت، احساس می‌شد که ضمن مراقبت از سلامتی خلفا، وظیفه‌ی درمان ایشان را نیز بر عهده گیرد؛ همان‌گونه که خلیفه‌منصور به جورجیس گفت: «از زمانی که تو را یافتم، از بیماری‌هایی که به آنها خو گرفته بودم، رهایی یافتم» (۱۱). جبرائیل بن‌بختیشوع نیز، مانند سایر پزشکان، با ورود به دربار خلافت، تلاشی فراوان در مراقبت از سلامت خلیفه می‌کرد. از روزی که او به خدمت هارون‌الرشید درآمد، تا پانزده سال بعد، خلیفه هرگز بیمار نشد (۹). در ۲۱۰ق، مأمون (حک: ۱۹۸ تا ۲۱۸ق) به بیماری سختی دچار شد و پزشکان ماهر نتوانستند او را درمان کنند. جبرائیل، او را معاینه کرد و پس از سه روز، حال وی مساعد شد. خلیفه از اینکه پس از چند روز شفا یافت، از طرز معالجه‌ی او بسیار خشنود شد (۱۲). پزشکان مراقب سلامتی جنسی خلفا نیز بودند و آنان را از زیاده‌روی در این امر منع می‌کردند تا سلامتی آنان به خطر نیفتد. مجموعه‌ی این عوامل نشان می‌دهد که پزشکان، به‌شدت، مراقب حال خلفا بودند و این مراقبت از خلفا و بهبود حال آنان، به پزشک این اجازه را می‌داد که در سایر امور نیز، دخالت کند که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

ب. نقش پزشکان به‌عنوان چاشنی‌گیر (خوان‌سالار)

وظیفه‌ی پزشکان، در درجه‌ی اول، حفظ سلامت خلفا در امر تغذیه بود. آنان بسیار مراقب تازگی و سلامت مواد غذایی

2. Moulin

جایگاه، اختیارات و نفوذ سیاسی پزشکان

الف. جایگاه و اختیارات پزشکان

پزشکان دربار خلفای عباسی از چنان مرتبه‌ی والایی برخوردار بودند که محظورات شرعی و قوانین درباری به خاطر آنان نادیده گرفته می‌شد؛ به گونه‌ای که در برگزاری فرائض دینی خود و حتی شرب خمر، آزاد بودند. کسی متعرض آنان نمی‌شد و کمتر اتفاق می‌افتاد که خلیفه، پزشک غیرمسلمان خود را وادار به پذیرفتن اسلام کند و گاه، پیش می‌آمد که خلیفه برای جلب رضایت آنان، دستور می‌داد بساط مناهی و منکرات را نیز، برای آنان فراهم کند (۱۲).

جورجیس بن بختیشوع که به خاطر تبحر در امر پزشکی، از سوی خلیفه منصور، به ریاست پزشکان دربار برگزیده شده بود، اولین فرد از این خاندان بود که نزد خلفا به جایگاهی والا دست یافت و چنان اعتباری داشت که علی‌رغم تحریم مصرف مشروبات الکلی در دارالخلافه، به دستور منصور، برای او شراب فراهم شد؛ تا آنجا که ممانعت ربیع (پدر فضل، وزیر هارون)، حاجب خلیفه، از این امر، موجب شد که وی مورد سرزنش شدید خلیفه قرار بگیرد و مجبور شود شخصاً، برای پزشک خاص خلیفه شراب آماده کند (۱۲)؛ همچنین، زمانی که جورجیس بیمار شد، منصور، ضمن آنکه پیاده به عیادتش رفت، شرایط رسیدگی بهتر به پزشک خود را نیز، فراهم کرد. به دستور خلیفه، بهترین مکان قصر به اقامت این پزشک اختصاص داده شد و خدم و حشم خلیفه ملزم بودند که به او، به اندازه‌ی نزدیک‌ترین خواص از خانواده‌ی منصور، احترام بگذارند (۱۵).

خلیفه مهدی (حک: ۱۵۸ تا ۱۶۹ق)، برای درمان بیماری هادی، ولیعهد و پسر خویش، بختیشوع بن جورجیس (بختیشوع دوم) را به بغداد فراخواند. پس از مدتی، بختیشوع با شرکت در مباحثه‌ای پزشکی که یحیی برمکی ترتیب داده بود، با اظهار عجز پزشکان بزرگ بغداد، همچون ابوقریش

و نخواهد داشت و شایسته‌ی محبت و اکرام است» (۱۲). مأمون او را تفقد کرد و دستور داد هزارهزار درهم نقد به او بدهند. بختیشوع سوم نیز، با تجویز درست و دستور مواد غذایی مناسب، متوکل را درمان کرد و در پی آن، متوکل سیصد هزار درهم و سی قطعه پارچه برای او ارسال کرد (۱۲). به نظر می‌رسد پزشکان، به مرور زمان، مهارتی بیشتر برای مداوای خلفا به دست می‌آوردند؛ در نتیجه، خلفا به آنان اعتماد می‌کردند و پزشکان نیز، از این اعتماد برای پیشبرد مقاصد خود بهره می‌بردند.

ج. تشخیص و ممانعت از مسمومیت احتمالی و خطر

توطئه علیه خلیفه

افزون بر برنامه‌ی غذایی، اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی نیز، در تندرستی خلفا نقش داشت. دسیسه‌های درباری و رقابت بین ولیعهدان، ممکن بود زندگی خلفا را با خطر مواجه کند؛ بنابراین، پزشکان باید به این نکته نیز توجه می‌کردند؛ البته اتهام مسموم کردن خلفا از سوی پزشکان مخصوص نیز، همیشه وجود داشت؛ زیرا تنها آنان این فرصت را داشتند که در مواقع لزوم، به تنهایی یا با همکاری درباریان، به خلفا نزدیک و آنان را مسموم کنند؛ به خصوص در آن زمان که خلفا مدعیان قدرت بودند و دشمنان بسیار داشتند، هیچ‌کس بهتر از پزشک نمی‌توانست با سوءاستفاده از موقعیت خود، علیه خلفا اقدام کند و با خوراندن زهر، آنان را از میان بردارد و زمینه را برای روی کار آمدن فرد مورد نظرش فراهم کند؛ آن‌چنان‌که اسرائیل بن زکریا طیفوری، پزشک درباری، با همدستی ترکان، توطئه‌ای علیه خلیفه منتصر (حک: ۲۴۷ تا ۲۴۸ق) تدارک دید و زمانی که خلیفه بیمار شد، اسرائیل برای وی فصد تجویز کرد و با نشتری زهرآگین، رگ وی را زد و به فاصله‌ی چند ساعت، خلیفه وفات یافت (۱۳ و ۱۴). این مورد نشان می‌دهد گاه، پزشکان با سوءاستفاده از دانش پزشکی، علیه خلفا اقدام می‌کردند.

جبرائیل را واسطه قرار دهد؛ به خاطر اینکه هرچه او بخواهد، من آن را برآورده می‌کنم» (۹)؛ به همین دلیل، همهی فرماندهان به او مراجعه می‌کردند. جایگاه و منزلت جبرائیل نزد درباریان دیگر، چون جعفر بن یحیی برمکی، بعد از معالجه‌ی وی به قدری اوج گرفت که: «جعفر برمکی او را مثل خود دوست داشت و همیشه در وقت خوردن و نوشیدن در کنار او بود» (۱۲). پزشکان خاندان بختیشوع از حمایت برمکیان برخوردار بودند و جایگاه آنان، چنان‌که جبرائیل به مأمون گفته بود، مدیون برمکیان بود؛ اما در صحنه‌ی سیاسی، پزشکان به موقعیت خود در دربار و همچنین، حرفه‌ی پزشکی اهمیت ویژه می‌دادند؛ به گونه‌ای که زمانی که افراد این خاندان از قدرت برکنار شدند، جبرائیل ناظر و شاهد ماجرا بود؛ اما سکوت کرد. شاید از لحاظ اخلاقی بتوان بر ایشان خرده گرفت؛ زیرا با نفوذی که بر خلیفه داشت، می‌توانست خلیفه را از این کار باز دارد. سقوط برمکیان در وضعیت جبرائیل تغییری به وجود نیاورد؛ هارون الرشید، همانند سابق، هدایا و تحف فراوان برای او ارسال کرد.

پس از مرگ هارون الرشید، جبرائیل، کماکان، به عنوان پزشک ویژه‌ی خلیفه، به امین خدمت کرد و خلیفه برای حفظ سلامتی خویش از دستورالعمل پزشکی او پیروی می‌کرد (۹). با کشته‌شدن امین و آغاز دوره‌ی خلافت مأمون، جبرائیل به فرمان خلیفه، دو بار، زندانی و اموالش مصادره شد (۱۲)؛ اما درمان حسن بن سهل وزیر و سپس، درمان مأمون به دست او، سبب شد وی به دستور خلیفه از زندان آزاد شود و ثروت و جایگاه شکوهمند پیشین خویش را به دست آورد.

بعد از جبرائیل، بختیشوع بن جبرائیل (بختیشوع سوم) به دربار راه یافت و به خدمت مأمون درآمد. وی، بعد از درگذشت مأمون، پزشک خاص خلیفه و رئیس پزشکان درباری تا مهتدی (حک: ۲۵۵ تا ۲۵۶ ق) بود و مانند دیگر پزشکان، جایگاهی والا داشت. رتبه‌ی بختیشوع سوم تا آنجا ارتقا یافت که متوکل، بخشی از اوقات فراغت خویش را با

عیسی، عبدالله طیفوری^۳، داوود بن سراویون^۴ و سرجیس^۵، در برابر توانمندی‌های علمی او، به عنوان پزشک مخصوص هارون الرشید (حک: ۱۷۰ تا ۱۹۳ ق) برگزیده شد (۹). دانش، مهارت و تجربه‌ی پزشکی بختیشوع، به ویژه در درمان بیماری‌های عصبی (۱۶)، وی را به خلیفه نزدیک کرد و جایگاه او را ارتقا بخشید و حتی تمکن مالی شایان ملاحظه‌ای برای او رقم زد.

جبرائیل بن بختیشوع دوم، دیگر پزشک معروف خاندان بختیشوع بود که به دربار عباسی راه یافت. وی، در ابتدا، پزشک مخصوص خاندان ایرانی برامکه بود و بعد از مرگ پدرش و در پی درمان کنیزک هارون الرشید، به گروه پزشکان خلیفه پیوست و به عنوان پزشک ویژه‌ی هارون الرشید، امین (حک: ۱۹۳ تا ۱۹۸) و مأمون در دربار عباسیان خدمت کرد (۱۷). تلاش جبرائیل در مراقبت از سلامت هارون سبب شد، در اندک زمانی، مقرب وی شود و به عنوان پزشکی مسیحی، در سفر حج، خلیفه را همراهی کند و زمانی که خلیفه مورد انتقاد قرار گرفت، در پاسخ به معترضان چنین گفت: «او ذمی است؛ ولی سلامتی و صلاح بدن و وجود من و صلاح مسلمانان به دست اوست و بقای خلیفه موجب بقای مسلمانان می‌شود» (۱۲).

ابن قفطی نیز، در این باره آورده است: «جبرائیل در چشم هارون الرشید چنان بزرگ بود که در جنگ‌های خلیفه با دشمنان، هزار جنگاور، حفاظت از جان او را بر عهده می‌گرفتند» (۹). اگرچه این سخن اغراق به نظر می‌رسد، مقام و منزلت والای جبرائیل را نزد هارون الرشید آشکار می‌کند. وی، در جای دیگر، ذکر می‌کند که هارون با دست‌خط و امضای خود نوشته بود: «اگر کسی درخواستی از من دارد،

3. پزشک دربار مهدی عباسی

4. پزشک دربار مهدی عباسی

5. پزشک دربار مهدی عباسی

نزد معتصم داشت و مقامش چنان رفیع شد که تمامی فرامین معتصم به دوائر دولتی و نیز، همه‌ی فرامین صادره به امرا و فرماندهان که به امضای خلیفه می‌رسید، همه به خط سلمویه بود (۱۲). به نظر می‌رسد اعتمادی متقابل بین خلفا و پزشکان وجود داشت و پزشکان از این اعتماد بهره می‌بردند و منویات خود را به خلفا تحمیل می‌کردند.

پزشکان با خلفا روابطی تنگاتنگ داشتند؛ آن‌گونه که قبل از هر صاحب منصبی، به حضور خلیفه راه می‌یافتند، کنارش می‌نشستند، با او مزاح می‌کردند و گاه، به خاطر رعایت نکردن دستورات غذایی و دارویی، بر خلیفه خشم می‌گرفتند: «پزشکان از چنان جایگاهی برخوردار بودند که در برابر خلفا می‌نشستند؛ درحالی‌که وزرا و امیران ایستاده بودند» (۱۹). به‌رغم جایگاه والای اجتماعی، برخلاف نظر الگود^۹ (۲۱)، هیچ‌کدام از پزشکان دربار عباسی، به‌ویژه پزشکان خاندان بختیشوع، مقام وزارت نداشته‌اند. به نظر می‌رسد منزلت بالای پزشکان در دربار سبب شده است تا الگود به اشتباه آنان را در زمره‌ی وزیران دربار عباسی به شمار بیاورد (۲۱)؛ ضمن آنکه در منابع تاریخی (۲۲ تا ۲۴) که شرح حال وزرای خلافت عباسی و نام ۲۷ تن از آنان ذکر شده (۲۵)، نام هیچ پزشکی، حتی پزشکان خاندان بختیشوع، به‌عنوان وزیر عباسیان، نیامده است.

ج. ثروت پزشکان

مورخان و پژوهشگران، گزارش‌هایی از درآمدهای وافر پزشکان ارائه کرده‌اند که نزدیکی به مرکز قدرت سیاسی برای آنان به ارمغان آورده بود.

جورجیس بن جبرائیل و بختیشوع دوم، ثروتی فراوان کسب کردند که حاصل دانش پزشکی آنان بود (۱۲). جبرائیل نیز، مانند اجدادش، در دوران خدمت خود، با دریافت هدایای فراوان از خلفا و سایر دولتمردان دربار عباسی، ثروتی بسیار

این پزشک سپری می‌کرد. گاهی، بختیشوع بدون اینکه واهمه‌ای از جان خویش داشته باشد، از در مزاح و شوخی با خلیفه وارد می‌شد؛ تاآنجا که وقتی متوکل علائم دیوانه‌ای زنجیری را از بختیشوع پرسید، وی تلویحاً، نشانه‌هایی را ذکر کرد که شخص خلیفه آن را داشت. این پاسخ رندانه آن‌چنان بر متوکل خوش آمد که دستور داد هدایای نقدی و غیرنقدی ارزشمندی به این پزشک تقدیم کنند (۱۲). این حکایت بیانگر مقام و منزلت بالای بختیشوع نزد متوکل است.

ب. نفوذ و دخالت سیاسی

نقش برجسته‌ی پزشکان در حفظ سلامت خلفا باعث می‌شد که آنان در پناه حمایت جدی خلفا قرار بگیرند و این مقبولیت، آن‌ها را به‌عنوان بازیگران سیاسی در عرصه‌ی قدرت وارد می‌کرد؛ زیرا همه‌جا به خلفا نزدیک بودند تا بتوانند سلامت آنان را تضمین کنند. این تقرب، صرفاً، به امور بهداشتی و حوزه‌ی سلامت محدود نمی‌شد؛ بلکه زمینه‌های دیگر، ازجمله حوزه‌ی سیاست را نیز، شامل می‌گشت؛ همچنین، پزشکان در مسائل مختلف، مشاور خلفا بودند (۱۸). ابوقریش عیسی^۶، داروساز، وقتی فارورهی (ادار) خیزران^۷ را دید، او را بر تولد پسرش هادی نوید داد و این امر، سبب ارتقای جایگاه او شد و به‌عنوان مشاور خیزران برگزیده شد و به‌رغم دانش اندک، در پزشکی به جایگاهی والا دست یافت؛ درحالی‌که قبل از آن، داروساز سپاه بود (۱۲). بسیاری از کارهای مهم مملکتی به پزشکان سپرده می‌شد و حتی می‌توانستند به‌جای خلفا، نامه‌ها و فرمان‌ها را امضا کنند (۲۰). یکی از این پزشکان، سلمویه بن بنان^۸ بود که جایگاهی ویژه

6. پزشک مخصوص و داروساز نه‌چندان مطرح خیزران، همسر مهدی عباسی که بارداری او را به هادی و هارون پیش‌بینی کرده بود (19).

7. خیزران، همسر خلیفه‌مهدی که نقشی زیاد در امور سیاسی دربار ایفا می‌کرد.

8. پزشک مخصوص معتصم

ذخائر قیمتی معابد نصاری را برایش بفرستد و در صورت تأخیر، آنان را تهدید می‌کرد. وی در نامه‌ی خود به مطران مذکور، یادآوری می‌کند که جان خلیفه در دست اوست و اگر بخواهد توانایی از بین بردن خلیفه را دارد (۱۲). منصور، پس از اطلاع از این جریان، وی را تبعید و اموالش را مصادره کرد.

توزون، امیر ترک که به قهر خلیفه‌ی عباسی، متقی (حک: ۳۳۳ تا ۳۲۹ق)، گرفتار شده بود، با استفاده از دانش پزشکان دربار و میل کشیدن به چشمان خلیفه، او را کور کرد تا دیگر خطری برایش محسوب نشود (۲۷). قاهر، نوزدهمین خلیفه‌ی عباسی، به دست پزشک خود، بختیشوع چهارم، کور شد (۲۷).

ابو غالب بن صفیه، پزشک مخصوص مستنجد عباسی، برای رسیدن به مطامع خود به مخالفان خلیفه پیوست و زمینه‌ی قتل وی را در حمام فراهم کرد (۱۸).

موارد مذکور، از سویی، بیانگر آن است که به کارگرفتن دانش پزشکی در امور سیاسی سبب بهره‌وری برخی از پزشکان دربار عباسی از جنبه‌های گوناگون شده است و از سوی دیگر، بسیاری از این پزشکان هم، به دلیل ورود به مسائل مرتبط با قدرت و سیاست و فاصله گرفتن از رسالت حرفه‌ای، موقعیت خود را در دربار از دست می‌دادند یا محکوم به مرگ می‌شدند. خصیب نصرانی، به دلیل خوراندن شربت به محمد بن ابوالعباس سفاح، به اتهام قتل به زندان افتاد و در آنجا درگذشت. ابو غالب بن صفیه، پزشک و قاتل مستنجد عباسی، به فرمان خلیفه‌ی بعدی، مستضی، به قتل رسید. ابوالکرم صاعد بن تومای مسیحی، پزشک مخصوص و مورد اعتماد الناصر، خلیفه‌ی عباسی، به علت فاش کردن اسرار خلیفه، جان خود را از دست داد (۱۸).

در مواردی نیز، پیش می‌آید که پزشکان به خاطر ترس از خلیفه و مقامات سیاسی، جسارت و توانایی انجام وظیفه‌ی اخلاقی و حرفه‌ای خود، یعنی درمان بیماران را نداشتند؛ چنان‌که در جریان عزل عیسی بن موسی از ولایتعهدی و

اندوخت که مایه‌ی شگفتی است (۱۷). مستمری جبرائیل در ۲۳ سال پزشکی در خدمت هارون الرشید و برمکیان، در مجموع، ۸۸ میلیون و ۸۰۰ هزار درهم بوده است (۱۲ تا ۹)؛ همچنین، برخی منابع، درآمد املاک مزروعی او را از جندی شاپور، شوش، بصره و عراق، هر سال بعد از صرف هزینه، صد هزار درهم برآورد کرده‌اند (۱۲ تا ۹). زندگی جبرائیل و شکوه و تجملی که در بغداد داشت، با خلیفه برابری می‌کرد. این گزارش‌ها، به وضوح، موقعیت و جایگاه ویژه‌ی جبرائیل را در دربار خلفای بغداد نشان می‌دهد و آشکار می‌گرداند که چرا پزشکان جندی شاپوری زادگاه خود و پزشکی در بیمارستان کهن سال جندی شاپور را ترک کرده و به بغداد رفته‌اند (۲۶).

بختیشوع سوم از راه پزشکی، ثروتی هنگفت به دست آورد و از رقابت با بزرگان درباری و حتی خود خلیفه، روی گردان نبود. آوازه‌ی دانش پزشکی و البته، وفور ثروت و دارایی وی، چنان بالا گرفت که درباریان چشم دیدن او را نداشتند و با دشمنی‌ها و سعایت آنان، واثق و متوکل، ثروت و دارایی وی را مصادره کردند (۱۲ تا ۹). به نظر می‌رسد دانش پزشکان نقشی دوسویه در زندگی و موقعیت شغلی آنان در دربار داشته است؛ زیرا از سویی باعث ارتقای جایگاه آنان می‌شد و از سویی دیگر، زمینه‌ی حسادت و رقابت درباریان و حتی خود خلیفه را فراهم می‌کرد؛ در نتیجه، اموالشان مصادره و خودشان تبعید می‌شدند.

د. پزشکی و سیاست

پزشکان در پی مجالست با خلفا، به طرح‌ها و نقشه‌های پنهانی آنان پی می‌بردند و این امر، امکان مداخله‌ی آنان در امور درباری را فراهم می‌کرد و خواه‌ناخواه، در تغییر روند اعمال سیاسی و درباری اثرگذار بودند. عیسی بن شهلافا، پزشک مخصوص خلیفه منصور، پس از رسیدن به این مقام، شروع به دست‌اندازی به اموال مطران‌ها و اسقف‌ها کرد. به مطران «نصیبین» نامه‌ای نوشت و از او درخواست کرد اشیا و

پزشک مخصوص خود، ابوقریش که با او رقابت داشت را به دشمنی با او برانگیخت؛ از این رو، خلیفه مهدی او را به جندی شاپور بازگرداند. این امر نشان می‌دهد خلفا تحت تأثیر پزشکان درباری که به رقابت با یکدیگر برمی‌خاستند، قرار می‌گرفتند. ابوقریش بر بختیشوع حسد می‌ورزید و با سعایت از وی نزد هارون الرشید، سعی در مخدوش کردن چهره‌ی او داشت.

ابوزکریا ماسویه خوزی^{۱۰} (۱۶۳ یا ۱۷۲ تا ۲۴۳ ق.)، یکی از پزشکان جندی‌شاپور که جبرائیل بن بختیشوع در موفقیتش نقشی مهم داشت، کدورتی با جبرائیل بن بختیشوع پیدا کرد و به رقابت با جبرائیل برخاست (۱۲). ماسویه در ذم جبرائیل گفته بود: «این ابوعیسی، مقامش به آسمان‌ها رسیده است؛ ولی ما هنوز نمی‌توانیم از این بیمارستان خلاص شویم» (۳۰). بعدها که مقام یوحنا بالاتر رفت، جبرائیل با او به رقابت پرداخت و برای تحقیر کردن وی، ماسویه را پسرچهای در بیمارستان جندی‌شاپور که فقط به کوبیدن دارو مشغول بود، معرفی می‌کرد (۳۱). روابط ماسویه و جبرائیل نشان از رقابت‌های نهان و آشکار بین پزشکان درباری در مناسبات قدرت دارد.

پزشکان جندی‌شاپوری، دیگران را از فراگیری دانش پزشکی بازمی‌داشتند. حنین بن اسحاق (۱۹۴ تا ۲۶۴)، شاگرد یوحنا بن ماسویه، اهل حیره بود که از استاد خود بسیار سؤال می‌کرد؛ به طوری که خشم یوحنا را برمی‌انگیخت. یوحنا در پاسخ او می‌گفت: «مردم حیره را با علم پزشکی چه کار؟ برو

10. ماسویه، پزشک نسطوری ایرانی، از داروسازان جندی‌شاپور بود و بعدها، داروساز بیمارستان هارون الرشید و نیز، چشم‌پزشک او شد. وی تبار ایرانی داشت و به دلیل تعلق به خوزستان، عنوان «خوزی» به وی داده شده بود (28). ماسویه، احتمالاً، نخستین پزشکی بود که در دربار خلفای عباسی تنها به یک شاخه‌ی تخصصی پزشکی (چشم پزشکی) اشتغال داشت (29).

مسموم شدنش توسط منصور، پزشک دربار، بختیشوع بن جبرائیل، از بیم جانش، شهادت مداوای وی را نداشت (۲۲). با تأمل در این مطلب می‌توان گفت که پزشکان، خود را موظف به اطاعت از خلفا می‌دانستند و جرأت درمان دشمنان سیاسی خلفا را نداشتند.

عوامل مؤثر در تنزل جایگاه پزشکان در دربار

پزشکان، مادامی که برای تقویت و استحکام پایه‌های حاکمیت و قدرت و شهرت خلفا می‌کوشیدند، مقام و منزلت والایی داشتند؛ اما زمانی که خلفا احساس می‌کردند پزشکان درصد تضعیف قدرت آنان هستند، شدیداً، با آنان برخورد می‌کردند؛ در واقع، پزشکان تازمانی که در خدمت محض خلفا بودند، مانعی برای فعالیت و حکمرانی آنان نبودند، بلکه باعث تقویت اقتدارشان می‌شدند و داعیه‌ای در سر نداشتند که موجب خوف و نگرانی خلفا شوند. بدین ترتیب راز حمایت و جانبداری خلفا از پزشکان، در ایجاد مزاحمت نکردن در پیشبرد اهداف آنان و تضعیف یا حذف رقبا نهفته بود؛ بنابراین، از عوامل مؤثر در تنزل جایگاه پزشکان، می‌توان موارد زیر را نام برد:

الف. رقابت و حسادت بین پزشکان و نیز، بین پزشکان

و درباریان

جایگاه پزشکان با توجه به نفوذشان در دربار متفاوت بود و این امر به رقابت‌های شغلی بین آنان منجر می‌شد. هر یک از آنان می‌کوشید جایگاهی بالاتر نسبت به دیگری به دست بیاورد. پزشکان، نه تنها با صاحبان قدرت و سیاست چالش‌های مختلف داشتند، بلکه در بین خودشان نیز از رقابت ناسالم و حسادت رنج می‌بردند. از آنجاکه آنان نخستین افرادی بودند که می‌توانستند از احوال خلیفه آگاه شوند، در بازی قدرت بی‌طرف نمی‌ماندند و گاه، در کنار مدعیان قدرت قرار می‌گرفتند (۴). حضور دوباره‌ی بختیشوع دوم در بغداد، به هنگام بیماری هادی، پسر مهدی، باعث ناراحتی خیزران شد و

دستور مصادره‌ی اموال او را داد. عضدالدوله، در جریان بیماری صاحب‌بن‌عباد (حک: ۳۳۸ تا ۳۷۲ق)، برای انتخاب پزشک شایسته برای مداوای او، با پزشکان درباری، مشورت کرد. همه‌ی پزشکان، به علت حسادت بر جبرائیل و درواقع، به منظور دورکردن او از دربار و همچنین، برای ممانعت از پیشرفت جبرائیل‌بن‌عبیدالله، او را برای معالجه‌ی صاحب‌بن‌عباد فرستادند (۹).

پزشکان با اینکه گاه، روابط بسیار صمیمانه‌ای با خلفا داشتند، جایگاه آنان در برابر خلفا آسیب‌پذیر بود. از جمله‌ی این پزشکان، بختیشوع سوم بود که با وجود ارتباط بسیار نزدیک و تنگاتنگ با متوکل، گاه، جایگاهش متزلزل می‌شد و اوضاع بر وفق مرادش نمی‌گشت؛ به‌ویژه بعد از آنکه دارابی و ثروتش فزونی یافت، حسادت درباریان و حتی شخص خلیفه را برانگیخت؛ به همین دلیل، متوکل دو بار اموال او را ضبط و خود او را ابتدا به بغداد و سپس، به بصره تبعید کرد. در ۲۴۴ق، روزی متوکل با پنج‌هزار نفر از ملازمان رکاب و خدام و فرارش، به منزل بختیشوع سوم رفت. او از خلیفه پذیرایی باشکوهی کرد؛ اما فخر و مباهات او نسبت به خلیفه و نیز کثرت تجمل و حشمت و ثروتش موجب حسد متوکل شد؛ از این‌رو، چند روز بعد، متوکل، بختیشوع را از سمت خود معزول و اموالش را ضبط کرد (۹). حسادت‌ها همچنان علیه بختیشوع ادامه داشت؛ به‌طوری‌که در ۲۴۷ق، در آخرین سال خلافت متوکل، به سبب وقوف احتمالی بختیشوع از توطئه‌ی قتل خلیفه، دومین تبعید بختیشوع صورت گرفت؛ به همین دلیل، با دسیسه‌چینی بزرگان درباری، به‌ویژه عبدالله وزیر و اشاره‌ی خلیفه، دارابی‌های بختیشوع مصادره و خود او نیز، به بصره تبعید شد (۱۲)؛ البته نباید فراموش کرد که بختیشوع، پس از دست‌یافتن به آوازه و ثروت، خود نیز از رقابت با بزرگان درباری و حتی شخص خلیفه رویگردان نبود و این امر در تغییر دیدگاه خلیفه نسبت به او و اتخاذ تصمیماتی خصمانه که ذکر شد، بسیار مؤثر بود.

در خیابان به صرافی‌پیرداز (۱۲ تا ۱۷) و او را با حقارت، از کلاس خود بیرون کرد. قفطی می‌گوید: «علت اینکه استاد با چنین بر خورد کرد، این بود که مردم جندی‌شاپور فقط خود را شایسته‌ی فراگرفتن این دانش می‌دانستند و تاب تحمل آن را نداشتند که این علم از انحصار آنان و فرزندان و بستگان ایشان خارج شود» (۹).

محبوبیت و جایگاه والای حنین‌بن‌اسحاق نیز، نزد متوکل، به آتش رشک و حسد دیگر درباریان دامن زد؛ به‌ویژه بختیشوع‌بن‌جبرائیل در برانگیختن خلیفه علیه حنین سخت می‌کوشید و برای رسیدن به این مطلوب از اعتقادات تصویرشکنی حنین سوءاستفاده می‌کرد (۱۲). با تأمل در موارد مذکور می‌توان نوعی رقابت و چشم‌وهم‌چشمی استادشاکردی را بین پزشکان درباری مشاهده کرد. یوحنا بن‌ماسویه در مقام شاگردی به رقابت با استاد خود، جبرائیل‌بن‌بختیشوع و در مقام استاد، به رقابت با شاگرد خود، حنین‌بن‌اسحاق، پرداخت. جبرائیل‌بن‌بختیشوع به سبب صراحت لهجه مورد غضب هارون قرار گرفت و او را درمان نکرد. وقتی اسقفی را بر بالین او آوردند، اسقف به دلیل حسادت بر جبرائیل به بدگویی او پرداخت و او را به بی‌دانشی در پزشکی متهم کرد (۹). همین امر سبب شد که خلیفه، به‌شدت، با جبرائیل برخورد کند.

اظهار محبت و لطف برخی از خلفای عباسی به پزشکان غیرمسلمان و جایگاه ممتاز آنان در دربار، حسادت پزشکان بومی و درباریان را به همراه داشت؛ به‌طوری‌که در اندیشه‌ی بی‌اعتبارکردن آنان بودند.

بختیشوع‌بن‌جبرائیل و جبرائیل‌بن‌عبیدالله‌بن‌بختیشوع، از جمله پزشکانی بودند که با داشتن جایگاه والا، گرفتار رقابت‌های شغلی در دربار شدند. ثروت و حشمت بختیشوع‌بن‌جبرائیل در زمان خلیفه‌وائق، باعث حسادت ابن‌زیات وزیر و ابن‌ابی‌داوود قاضی شد. در اثر سعایت این دو، خلیفه بختیشوع را به جندی‌شاپور تبعید کرد (۹ تا ۱۲) و

ب. جاسوسی

پزشکان در مواردی نیز، به‌عنوان جاسوس، در دست رقبای قدرت انجام وظیفه می‌کردند. طبری به جاسوسی بعضی از پزشکان اشاره می‌کند و جبرائیل بن بختیشوع را جاسوس امین می‌داند که بی‌صبرانه، منتظر مرگ هارون الرشید بود تا امین را به قدرت برساند (۲۳). شاید به این دلیل است که برخی می‌گویند مرگ هارون الرشید در اثر اشتباهی بود که جبرائیل بن بختیشوع در درمان او مرتکب شد یا شاید، نوعی سهل‌انگاری در درمان خلیفه بوده است. مورخان و نویسندگان، ماجرای مشهور تشخیص نادرست جبرائیل، در نتیجه‌ی ناتوانی او در معالجه‌ی هارون الرشید را نقل کرده‌اند (۹ تا ۱۲). ابن ابی‌اصیبعه نقل می‌کند که وقتی تشخیص جبرائیل در بیماری هارون الرشید نادرست بود، خلیفه او را زندانی کرد و حتی دستور قتل او را داد؛ بنابراین، تشخیص نادرست، عاملی بود که موجب تنزل موقعیت این پزشک شد؛ همچنین، زمانی که وی در طوس بیمار شد، به جبرائیل گفت چرا من را درمان نمی‌کنی و جبرائیل در پاسخ او گفت: «به تو گفتم از تداخل در خوردن و جماع زیاد پرهیز کن، اجابت نکردی. گفتم به شهر خود، رقه، بازگرد که آنجا با مزاج تو موافق‌تر است، نپذیرفتی و حال، بیمار شده‌ای؛ من تنها از خدا برای تو شفا می‌طلبم» (۹). هارون الرشید این صراحت لهجه‌ی جبرائیل را نپسندید و وی را به زندان انداخت. گفته می‌شود در جریان بیماری هارون الرشید، جبرائیل به علت لغزش بسیار ناچیز، دچار تنزل جایگاه و محکوم به مرگ شد. این در حالی بود که او ارتباطی بسیار نزدیک با جبرائیل داشت. گرچه به نقل ابن‌قفطی، هارون الرشید در همان روزی که دستور قتل جبرائیل را داد، درگذشت و فرصتی برای کیفر دادن او پیدا نکرد (۹). به گفته‌ی ابن ابی‌اصیبعه، وی دستور داد جبرائیل را بکشند؛ ولی فضل بن ربیع مخالفت کرد؛ زیرا می‌دانست خلیفه

به‌زودی می‌میرد و از حیات او مأیوس بود؛ بنابراین، جبرائیل را نگاه داشت و پس از چند روز، هارون الرشید از دنیا رفت (۱۲)؛ ولی طبری نظر ابن ابی‌اصیبعه را درباره‌ی دستور قتل تأیید نمی‌کند و معتقد است که هارون الرشید جبرائیل را به شهر انبار تبعید کرد (۲۲). به نظر می‌رسد با توجه به مرگ زود هنگام هارون الرشید، نظر ابن ابی‌اصیبعه به واقعیت نزدیک‌تر است؛ به همین دلیل حمایت‌ها و عنایت‌های خلیفه در حق جبرائیل تا زمانی بود که او سخت در خدمت دربار و تحقق اهداف خلیفه بود و خبط و خطایی از او سر نزنده بود؛ اما به محض اینکه در درمان خلیفه غفلت کرد، با او به شدت برخورد شد.

ج. عدم حفظ اسرار خلفا و دربار

رازداری، لازمه‌ی موفقیت پزشکان در امور طبابت بود. این ویژگی از خصوصیت ضروری اخلاقی پزشک محسوب می‌شد. اهمیت رازداری پزشک زمانی مشخص می‌شود که افشا و بازگوکردن خبر بیماری خلیفه می‌توانست موجب هرج‌ومرج در دستگاه خلافت و منازعه بین مدعیان قدرت، قبل از مرگ خلیفه شود؛ ضمن اینکه عدم رازداری می‌توانست به قیمت جان خود پزشک تمام شود. احمد بن طیب سرخسی، پزشک مشهور دربار معتضد (۲۱۸ تا ۲۸۶ ق)، به اتهام فاش کردن اسرار دولتی، به مرگ محکوم شد (۱۲).

پزشکان، به دلیل ارتباط بسیار نزدیک با خلفا، از اوضاع دربار آگاه بودند؛ به همین دلیل، باید بسیار ملاحظه‌کار و مراقب می‌بودند تا خطایی مرتکب نشوند؛ زیرا کوچک‌ترین خطا منجر به از دست دادن موقعیتشان می‌شد؛ چنان‌که جبرائیل کحال^{۱۱} (چشم‌پزشک)، جایگاهی ویژه نزد مأمون داشت؛ ولی پس از مدتی، این موقعیت را از دست داد. از او علت را

11. جبرائیل کحال، چشم‌پزشک مخصوص مأمون و شخصی متفاوت از جبرائیل بن بختیشوع، پزشک مخصوص مأمون، بود.

درمان او مستأصل شدند، بیماری خلیفه ناجی او شد؛ جبرائیل را از حبس به بالین مأمون آوردند و چون مأمون از درد رهایی یافت، به جبرائیل تفقد کرد (۹).

پزشکان زمانی که از دستور خلیفه سرپیچی می‌کردند، تحت تعقیب و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. جبرائیل که زمانی از افراد بسیار مورد اعتماد هارون بود، به گفته‌ی طبری، در اواخر عمر هارون، در انتظار مرگ خلیفه بود و در ایام احتضار، فرامین وی را اجابت نمی‌کرد (۱۸)؛ به همین دلیل، هارون‌الرشید او را زندانی کرد. رفتار این چنینی خلفا با پزشکان نشان می‌دهد که علی‌رغم ارتباط بسیار نزدیک پزشکان با خلفا، جایگاه آنان ناپایدار و متزلزل بوده است و به دلیل اشتباهات بسیار ساده، موقعیت خود را از دست می‌دادند؛ بنابراین، فرازوفرودهایی زیاد در زندگی و حکمرانی خلفای عباسی در ارتباط با پزشکان در تاریخ ثبت شده است.

نتیجه‌گیری

پزشکان خاندان بختی‌شوع، به واسطه‌ی دانش پزشکی خود، از جایگاهی والا در دربار برخوردار شدند؛ زیرا خلفای عباسی سلامتی خود را مدیون این پزشکان می‌دانستند و به تبع آن، از هرگونه حمایت و مساعدتی نسبت به آنان فروگذار نمی‌کردند. آنان در اثر حسن اجرای مسئولیت‌های حرفه‌ای خود، آن‌قدر به خلفا نزدیک شدند که در سفر و حضر با آنان همراه بودند و با آنان مصاحبت و مجالست داشتند. همین امر به پزشکان امکان می‌داد از اتفاقات درون دربار آگاه شوند و در سایر امور دربار مداخله کنند. این پزشکان، همچنین، با توجه به توانمندی علمی، تبحر و کاردانی خود، از سویی، نفوذی چشمگیر در صحنه‌ی سیاسی داشتند، در جابه‌جایی قدرت بسیار مؤثر بودند و می‌توانستند خلفا را از میان بردارند و از سوی دیگر، به سبب حساسیت شغلی‌شان، گاه، همین دانش پزشکی موجب درماندگی آنان می‌شد. چه‌بسا ممکن بود جایگاه آنان با کوچک‌ترین سهل‌انگاری در مداوای خلفا

پرسیدند، پاسخ داد: «روزی که از نزد مأمون برمی‌گشتم، یکی از دوستانش از من پرسید چه خبر بود. گفتم: "خلیفه چرت می‌زند." آن خبر به گوش او رسید. من را احضار کرد و گفت: "تو چشم‌پزشک من هستی یا خبرچین منزل من؟ برو از خانه‌ی من بیرون."» بعد از این جریان، مأمون دستور داد که ماهی ۱۵۰ درهم به او بدهند و دیگر به او اجازه‌ی ورود به منزل خلیفه را ندهند (۹). با تفکر در چنین جریانی می‌توان به این نتیجه رسید که پزشکان، برخلاف اعتمادی که خلفا به آنان داشتند، از اعتماد خلفا، سوءاستفاده و علیه آنان اقدام می‌کردند.

د. استفاده‌ی ابزار از دانش پزشکی

یکی از ملاک‌ها و شاخصه‌های مهم روی آوردن خلفا به پزشکان، علاوه بر احساس نیاز شدید به سلامتی، بقا و دوام قدرت و شوکت حکومت آنان بود؛ از این رو، خلفا هنگام بیماری، به آنان روی خوش نشان می‌دادند و از اعطای هرگونه مال و مساعدتی دریغ نمی‌کردند. این عنایت، چندان دوامی نداشت و بعد از حصول سلامتی، در اثر سعایت یا رقابت یا تعصبات مذهبی، به اعمال سیاست خشونت‌آمیز درباره‌ی پزشکان می‌پرداختند و اموال و دارایی‌های آنان را ضبط می‌کردند یا نفی بلد کرده و در مواردی، آنان از بین می‌بردند و در صورت نیاز، دوباره پزشکان را به دربار فرا می‌خواندند که به معالجه‌شان بپردازند. این تزلزل جایگاه پزشکان، گاه، منجر به مداوای نادرست و در نتیجه، عدم اعتماد خلفا به پزشکان می‌شد.

پزشکان، علاوه بر موارد فوق، در کشمکش‌های سیاسی و جنگ‌های قدرت هم، آزار و اذیت می‌شدند. حضور پزشک در جناح رقیب مخالف، گناهی نابخشودنی محسوب می‌شد. این قفلی از زندانی شدن جبرائیل بن بختی‌شوع توسط مأمون به خاطر مداوای امین، وقتی که حاکم بغداد بود، خبر می‌دهد؛ اما بعد از آنکه مأمون به بیماری سختی گرفتار شد و پزشکان از

کنند و گاهی نیز، به جلاد سپرده شوند؛ اما با همه‌ی این اوصاف، پزشکان خاندان بختیشوع توانستند در سایه‌ی دانش پزشکی خود، به قدرتی زیاد دست یابند و همین قدرت، ثروتی فراوان برای آنان به ارمغان آورد.

از بین برود و حمایت خلفا را از دست بدهند و گرفتار خشم و غضب آنان شوند. حسادت و رقابت پزشکان و درباریان دیگر، سوءاستفاده‌ی پزشک از دانش خود، همکاری او با جناح رقیب، جاسوسی و سرپیچی از خلفا، از دیگر عواملی بود که ممکن بود پزشکان به خاطر آن، به یک‌باره، جایگاه و منزلتشان را از دست بدهند و محبوس شوند یا جلای وطن

منابع

- 1- Bahrami A. [Al Bokhtishou]. Vahid Magzine. 1351; 98 -150: 1600-12. [in Persian]
- 2- Azarnoosh A. [Al-Bukhatishoa]. Great Islamic Encyclopedia. Islamic Center's Great Encyclopedia. 1372: 633-642. [in Persian]
- 3- Gharedaghi M. Dustzadeh G. The Role of Abbasid Caliphs in Transferring Doctors from the Bakhtiasha Famiy to Baghdad. Medical Ethics and History of Medicine. 1397; 11(1): 206-219. [in Persian]
- 4- Ahmadvand A. The Political Function of Medicine in the First Age of the Abbasid Caliphate. The History of Islamic Culture and Cviliization. 1395; 7(23): 60. [in Persian].
- 5- Rabbanizadeh S. An Analysis Abbasid Caliph Role in Transferring Gundishapour Physicians to Baghdad. Social Studies of Islamic History. 1392; 1(1): 92. [in Persian]
- 6- Gootas D. Greek Thought, Arabic Cultur. Hannaie Kashani M. Trans. Tehran: University Publication Center; 1389. [in Persian]
- 7- Oliry D. Transfer of Greek Science to the Islamic World. Aram A Trans. Tehran: University of Tehran Publications; 1374. [in Persian]
- 8- Christin Sen A. Iran at the time of Sassanids. Yassemi R. Trans. Tehran: Ibn Sina Publications; 1379. [in Persian].
- 9- Qefti A. Tarikh al-Hokama. Darai B. Trans. Tehran: University of Tehran Publications; 1347. P. (217-219). (141-142). (188-193). 187. 195. 188. 194. 45. (210-211). 194.142. 205. 144. (141-142). 194.195. (195-197). [in Persian]
- 10- Moulin AM. Doctors o Kings'. Seydi AA. Trans. Tehran: Science Publications;1393. [in Persian]
- 11- Browne A. Arabian Medicine. Rajab Nia M. Trans. Tehran: Book Pubishing company; 1337. [in Persian].
- 12- Ibn Abi Usaybi'a S. [Uyun al-Anba fi Tabaghat al-Atibba]. Ghazban SJ. Trans. Tehran: Institute of Medical History Publication; 1386. P. 341-345. 340, 341, 355, 346, 351, 383, 352, 354, 361, 359-361. 382. 351. 450. 373. 391.353-352. 346. 350. [in Persian]
- 13- Ibn Khaldun A. [Al-Abar or History of Ibn Khaldun]. Gonabadi MP. Trans. Tehran: Book Publishing Company; 1350. [in Persian]
- 14- Taqoush MS. [Abbasid Government]. Joudkai H. Trans. QOM: Institute of Seminary and University; 1385. [in Persin]
- 15- Ibn Al-Ibri Gh. A short History of Al-Dawl. Ayati M. Trans. Tehran: Cultural and Scientific Publications; 1377. P.187. 186. 193-194. 289. 333.335. [in Persian].
- 16-Ghayem B, Saki Mofrad S. Bakhtiashua Dynasty: Reminder of Jundishapur and its Role in Islamic Cvilization. Gentashapir Periodical. 1390; 2(4): 222-9. [in Persian].
- 17-Ibn-Joljol SH. [Tabghat al-Atteba Wa al-Hokama]. Kazem Emam. SM.Trans. Tehran: [-]; 1349. [in Persian].
- 18-Rosemtal F.The Physician in the Medieval Muslim Society. in Science and Medicine. A Collection of essay. Ashgate Publishing Limited. Asdershot. Hampshire / Burling. Vermont. 2001; 482. [in English].
- 19-Hershkovits K. Medical Services and Abbasid Ladies. Journal of Women the Middle East and the Islamic World. 2014: 121-136. [in English]
- 20-Zidan G. History of Civilization of Islam. Javaherkalam A. trans. Tehran: Amir Kabir Publications. 1389; 583-5. [in Persian]
- 21-Elgood C. History of Medicine in Iran and Eastern Caliphate. Forghani, B. Trans. Tehran: Amir Kabir Publications; 1356. [in Persian]
- 22-Al-Tabari M. History of the Prophets and Kings. Beriut: Dar Al-Toras Publications; 1967. P. 297-314. 294. 296. 298, 329, 339. [in Arabic]
- 23-Ibn Taqtaqa M. Al-Fakhri: On the Systems of Government and the Moselm Dynasties. Beriut: Dar Al-Galam Al-Arab; 1418. P. 228-260. [in Arabic]
- 24-Jahshiyari M. Al-Zawraa and Al-Kutab. Beirut: Dar Al-Fekr Al-Hadis publications; 1408. P. 109-110. [in Arabic]
- 25- Elhami A. The Structure of the Political Power of the Abbasid Caliphate and its Impact on Islamic Civilization. Tehran: Aref Publications; 1393. [in Persian]
- 26- Jalilian SH. Position of Jundishapuri physicians of Bukhtishu dynasty in floursishing of Islamic medinice. Journal of Iranian Studies. 1392; 24: 127-132. [in Persian]
- 27-Masudi A. The Meadows of Gold. Payandeh

A. trans. Tehran: Cultural and Scientific Publications; 1374. P. 541, 692. [in Persian].
28-Mo'azen Jami MH. Ibn Maswiyh. Great Islamic Encyclopedia. 1370. P. 563. [in Persian].
29- Keramati U. Islamic Medicine. Great Islamic Encyclopedia. 1372. P. 645. [in Persian].

30- Ibn Nadim M. [Al-Fihrest]. Tajadod'. R. Trans. Tehran: Amir Kabir Publications; 1366. P. 526. [in Persian]
31-Najmabadi M. History of medicine in Iran. Tehran: Publishing and Printing Institute; 1371. P. 259. [in Persian]

Original Article

Investigating the Ups and Downs of the Position of the Doctors of the Bukhtishu Dynasty
In the Abbasi Caliphate Oeriod (132 to 447 AH)

Maryam Darabi^{*1}, Mohammad Rahim Rabbanizadeh²

¹PhD Student in the History of Science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

²Assistant Professor, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

* **Corresponding Author:** darabi1984@yahoo.com

Abstract

The physicians of the Bukhtishu dynasty first entered the Abbasi court with the aim of practicing medicine; but soon after, thanks to their medical knowledge and skills, they gained a lot of power and wealth and became involved in power relations at court. Although they were able to gain a high position in the Abbasid court; but their position was constantly unstable, and sometimes they were at the peak of power and sometimes at the bottom of humiliation. Therefore, the present study, with a historical method and a descriptive-analytical approach, seeks to answer the question: what factors have been effective on the relationship between the physicians of the Bukhtishu dynasty and the Abbasid Caliphate? The claim of the research is that the need of the caliphs for treatment provided the background for the entry of the doctors of Bukhtishu dynasty to the caliphate system and strengthened their presence in the court. Factors such as the success of these physicians in medicine, the power of the caliphs in supporting them; other threats from courtiers also fluctuated the status of these physicians. The findings of the study indicate that physicians with the benefit of medical knowledge had such an effect on the caliphs that they were considered as one of the main actors in politics, so they play an important role in the removal and installation of caliphs, poisoning and killing of them. They could pave the way for their conditioned person to come to power by abandoning their treatment; they were also degraded, imprisoned, and sometimes exiled or even killed.

Keywords: Abbasid caliphate, Physicians of the Bukhtishu dynasty, Influence of physicians, Medical knowledge

